**تصوف چیست؟**

**نویسنده : بناءپور، هاشم**

مارتین لینگز. تصوّف چیست؟ ترجمه مرضیه (لوئیز) شنکایی. علی مهدی‏زاده. نشر مدحت. تهران 1379. 152 صفحه+ نمایه [شابک 9ـ9ـ92305ـ964].

دکتر مارتین لینگز در سال 1909 در خانواده‏ای پروتستان به دنیا آمد. در عنفوان جوانی روی به تحقیق و تفحص درباب ادیان مختلف آورد. به سال 1937 براثر آشنایی با مسلمانان الجزایری و مراکشی به اسلام و فرقه علوی منسوب به عارف الجزایری، شیخ احمد العلوی، گروید که بعدا کتاب مستقلی درباره این عارف نگاشت. (نک. عارفی از الجزایر، ترجمه دکتر نصراللّه‏ پورجوادی، تهران، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، چاپ نخست، 1360). وی پس از تشرف به دین اسلام نام ابوبکر سراج‏الدین را برای خود برگزید.

مارتین لینگز پیرو فریدهوف شووان است. شووان از جمله متفکرانی است که درباب اسلام و تصوف و عرفان به جنبه‏های عقلی تأکید می‏کند. شووان معتقد است که در اسلام معرفت عقل بر عشق ارجحیت دارد و اسلام دین عقلانیت است.

البته پاره‏ای معتقدند که شووان و پیروان غربی او به تصوف از دریچه عرفان محیی‏الدین عربی و تفکر و تعمق فیلسوفانه او می‏نگرند، و لذا به زبان و حال تصوف عاشقانه چندان عنایتی نداشته‏اند. از این رو، در آثار لینگز نیز اصطلاحات و تعبیرات کاملاً عقلی وتفکر انتزاعی یافت می‏شود. به هر حال، وی تصوف را به سبب وابستگی کامل به نوعی وحی خاص، از هرگونه تعلق و پیوستگی پاک می‏داند، و براین باور است که تصوف گرچه مستقل است، در شرایط مقتضی می‏تواند غیر از باغ خود گلهایی را از باغهای دیگران بچیند.

و اما در تصوف چیست؟ مؤلف به این مباحث پرداخته است: «اصالت تصوف»، «جهان‏شمولی تصوف»، «کتاب»، «پیامبر»، «قلب»، «آموزه عرفان»، «راه و روش»، «انحصاری‏بودن تصوف» و «تصوف در طول قرون».

در مبحث «جهان‏شمولی تصوف» مؤلف تصوف را به منزله پلی بین شرق و غرب تفسیر می‏کند که هم «در پرتو نماد کل و هم جزء» دیده می‏شود. به عبارت دیگر، جزئی به این دلیل که متمایز از شعاعهای دیگر است که معرفِ راههای عرفانی دیگرند و کلی و جهان‏شمول است، زیرا مانند آنها به یک کانون می‏رسد. در مجموع مارتین استنتاج می‏کند که هر طریقه عرفانی هرچه به مقصد خود نزدیکتر می‏شود، به مکاتب عرفانی دیگر بیشتر تقرب پیدا می‏کند.

لینگز درباب قرآن معتقد است که «قرآن در درجه اول خود خداوند است، ثانیا قرآن مستقیما از جانب پروردگار نازل می‏شود و دیگر بار از طریق هدایت به صراط مستقیم به سوی او راهنمایی می‏کند». از سوی دیگر، درباره حروف مقطعه قرآن می‏گوید که در «الم» نخستین حرف از حروف اولیه حرف «اللّه‏» است و دومین حرف جانشین رسول، یعنی پیامبر که گویای سرشت ملکوتی پیامبر است. سومین حرف نماد محمّد (ص) که نام طبیعت ناسوتی (earthly nature) ایشان است.

لینگز وحی اسلامی را حاوی همه جوانب زندگی انسان می‏داند. او بر این اعتقاد است که وحی در عین حال هم برای کل جامعه است و هم برای اقلیت برگزیده. بی‏سبب نیست که درباره پیامبر (ص) می‏گوید که طبیعت ایشان همانند قرآن و تجسم آشکار وحی بود.

در این میان تشابه میان قرآن و حضرت محمّد (ص) را حکایت از خیزابهای خروشانی می‏داند که تا دوردست‏ترین حوزه درونی جریان می‏یابد. باتوجه به این تأملات، لینگز استدلال می‏کند که پیامبر از طریق واکنش مکمل یا متناسب با رسوخ عمیق خود در ساخت حیات بشری تشرفی را عطا می‏کند که کمتر از بهشت واقعی نیست.

در مبحث «قلب» مارتین لینگز با پرداختن به سه مرحله یقین نزد صوفیه، علم را نوعی یقین می‏خواند که از طریق شنیدن توصیف آتش حاصل می‏شود. «عین‏الیقین» نوعی از یقین است که از دیدن شعله‏های آتش به وجود می‏آید. «حق‏الیقین»، یقینی است که از سوختن انسان در آتش حاصل می‏شود. این آخرین مرحله فنا بالاتر از هرچیز دیگری است وبه یگانگی با هویت مطلق می‏انجامد.

مرحله دوم همان معرفت قلبی است، زیرا «عین» همان قلب است. اما راجع به علم آن نوعی شناخت ذهنی و عقلی است که بر اثر کشف و شهودی که در قلب وجود دارد تا سطح یقین تعالی می‏یابد و بیدارساختن و فعال‏کردن این قوا یکی از وظایف این آموزه است.

و اما درباره ترجمه کتاب باید بگوییم که در پاره‏ای موارد جملات تحت‏اللفظی و گاه مبهم دیده می‏شود، فی‏المثل در ص 29 چنین آمده است: «... و برای بعضی از صوفیان تلاوت قرآن در سراسر عمر خود هدف اصلی آنان از تمرکز بر روی خداوند است که البته ...» یا در مواردی غلطهای چاپی دیده می‏شود، فی‏المثل در آیه 36 توبه «یقاتلونکم»، «یقاتلوکم» آمده است. در پاورقی صفحه 119 «ابونعیم اصفهانی»، «ابوفهیم» چاپ شده است. اشکال دیگر بر یادداشتهای آخر کتاب وارد است که به نظر می‏آید افزوده مترجمان باشد، متأسفانه در هیچ جای کتاب بدین مسئله اشاره نشده است. درباب ترجمه آیات قرآن نیز به چنین ایرادی برمی‏خوریم. معلوم نیست ترجمه آیات قرآن از آنِ خود مترجمان است یا یکی از ترجمه‏های فارسی موجود را اساس قرار داده‏اند.

در خاتمه، به نظر نگارنده بهتر بود درآوردنِ اعلام دقت می‏شد و «سنت فرانسیس»، «سنت برنارد»، «سنت دومینیگ» به صورت «فرانسیس قدیس» والخ ... می‏آمد.

**هاشم بناءِپور**